

تسخیر قدرت سیاسی، ضرورت زندگی و آزادی!



عباس منصوران

بنا به یک ضرورت حیاتی و هدف انقلابی، خود- رهاسازی برده گان سرمایه در تمامی بدنه‌ی اجتماعی جامعه از زنان تا جوانان و کودکان، بازنشسته گان، تهی دستان شهر و روستا و رانده شدگان به حاشیه‌های مرگ و آوارگی و مهاجرین کار، تا لشگرهای دستفروشان و کولبران و سوخت‌بران و ... در گرو لغو حاکمیت سرمایه داران از قدرت سیاسی و اقتصادی است. این ضرورت نه تنها برای لغو بردگی و از خودبیگانگی انسان، برای حفظ و زیست و بوم زمین که به دست مناسبات سرمایه‌داری و خودخواه سرمایه‌داران، در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته یک ضرورت زندگی است.

«...بنابراین، تسخیر قدرت سیاسی، اینک یک وظیفه بزرگ طبقات کارگر شده است.» (۱) اینک در ایران و برخی سرزمین‌ها به ویژه فرانسه شاهد برآمدها و سازمانیابی جنبش کارگری - سوسیالیستی هستیم.

به بیان راستین مارکس «کارگران یکی از عوامل پیروزی را هم اکنون در اختیار دارند-شمار، ولی شمار فقط در متن توازن قوا نقش ایفا می‌کند. آن هم در صورتی که کارگران در رهبری آگاهی و اتحادشان در همبستگی مبارزه کنند. تجربه گذشته نشان داده است که سرانجام بی توجهی به پیوندی هموندی که باید بین کارگران کشورهای مختلف موجود باشد، و آنان را در همه‌ی مبارزاتشان در راه رهایی با هم متحد و هم پیمان سازد صرفاً آشفتگی و تزلزل تلاشهای بی انسجام آنها خواهد بود.» (۱)

به بیان دیگر، تعداد نفرات، تنها نقش توازن قوا را تعیین می‌کنند و نقش پیروزمندانه و تعیین کننده‌ای در انقلاب ایفا نمی‌کنند. نقش انقلابی، زمانی با شمار کارگران تکمیل می‌شود که با:

۱- سازمان‌یابی طبقاتی

۲- آگاهی طبقاتی

۳- انترناسیونالیسم یا همانا همبستگی بین‌المللی

هم راه و همگن شود.

استراتژی کارگران

اسناد بین‌الملل اول به بیان مارکس در سال 1864 با این اعلام آشکار، کارگران جهان را به اتحاد، مبارزه، تسخیر قدرت سیاسی و رهایی فرا می‌خواند. تاریخ مبارزات طبقاتی از آن هنگام که پرولتاریا به یاری حضور طبقاتی و فلسفه‌ی خویش، در عمل در اروپای سال 1850 پا به عرصه‌ی کارزار طبقاتی نهاد، نمونه‌ها و تجربیات بسیاری را شاهد می‌آورد که چگونه روشنفکران طبقات و لایه‌های غیر پرولتری، آگاهانه و یا ناخودآگاه با پوشش سوسیالیسم و کمونیسم به این جنبش روی آوردند. بسیاری از این پیوسته‌گان در گفتار با مانیفست و منشور و برنامه‌های سیاسی حزبی و سوسیالیستی و طبقاتی همراه شدند. اما در عمل، سیاست‌ها و اهداف طبقاتی خویش را به پیش بردند و کوشیدند در هر بزنگاه و تندپیچ تاریخی، سوسیالیسم را به رنگ و به سود طبقه و لایه‌ی طبقاتی خود در آورند.

بورژوازی و لایه‌های بالایی «طبقه متوسط» یا همان لایه‌های بالایی خرده‌بورژوازی جدید، همزمان به کار و دستبردهای تخریبی و مدل‌سازی‌های دست‌به‌کار و سوسیالیسم و سوسیالیست‌های رنگارنگی پدیدار شدند. آغاز این همزایی به سالهای ۱۸۶۰ در آلمان که نخستین حزب سوسیالیست کارگران به رهبری لاسال برپا شد بازمی‌گردد.

تجربه نشان داده است، زمانی که منافع خصوصی در میان باشد، روشنفکران این بخش برای توجیه خویش، هر آنجا که لازم بدانند، قانون جاذبه و اصول بدیهی هندسه و ریاضی را نیز وارونه

جلوه می‌دهند. برای جلوگیری از اینگونه سوء برداشت‌ها، بیراهگی، پیشبرد استراتژی انقلابی، در عمل و پراتیک، ضمانت اجرایی استراتژی انقلابی یک ضرورت است. برای این هدف، پیش از همه وجود دو عنصر شفافیت و ابهام زدایی، تاکتیک‌های درخور آن را نیز باید در پیش گرفت، زیرا که برای رسیدن به اهداف والای انسانی، باید از ابزار و پرنسپ‌های انسانی استفاده کرد.

مانیفست کمونیسم و نه مانیفست سوسیالیسم

مارکس و انگلس با دریافت این واقعیت، مانیفست انقلابی کارگران را آگاهانه مانیفست سوسیالیست نام نهادند. سال 1848 در نخستین کنگره اتحادیه کمونیست‌های اروپایی در لندن، نام مانیفست حزب کمونیست برای مانیفست تصویب شد. این یک آگاهی طبقاتی درخشان بود تا کمونیسم کارگران را از سوسیالیسم‌های رنگارنگ زره بندی شود. از آن زمان تا کنون، گرایش‌ها و گروه‌بندی‌های بیشمار ضد کارگری و ضد سوسیالیستی، در برابر این بیان نامه پدیدار گردیده‌اند. آنان تلاش می‌ورزند تا با دستکاری و تخریب از درون، سازمانها و ارگانهای طبقاتی کارگری را به سود دیگر طبقات از ساختار و اصول طبقاتی و کمونیستی به دلخواه استنمارگران در آورند.

کمونیسم اما، جدا از بررسی تاریخ واقعی فرمیست – ناسیونالیست‌ها و گرایش‌های لیبرال، پراتیک آنان را ملاک و معیار شناخت خویش می‌شناسد، نه آنچه که آنها در باره‌ی خود می‌گویند و می‌نویسند. طبقه کارگر، با معیار دیالکتیکی شناخت، پراتیک را معیار شناخت و داوری خویش قرار می‌دهد. ادعاها و اصرارهای پر سر و صدا برای لاپوشانی کردارهای پنهان اند. کمونیسم انقلابی کارگری می‌آموزد که برای پی بردن به ماهیت مبارزه حزبی بجای پرداختن به آنچه افراد و احزاب در باره خود می‌گویند و یا در واگویی‌های ملال آور برنامه‌های سیاسی و صوری و فرمالیستی به زبان می‌آورند، باید به عملکرد آنان بنگرند. عملکرد این سوسیالیست‌های فرمال، بدون شک، متضاد سوسیالیسم انقلابی است. برای شناخت افق طبقاتی و ماهیت گروه‌بندی‌های سیاسی و ارگان‌های و حتا افراد مدعی، باید تاریخ واقعی و پراتیک آنان، و موضع‌گیری آنان، در آن هنگام که منافع

طبقاتی گروه‌بندی‌های اجتماعی به میان می‌آیند، به داوری گرفت و به ارزیابی گذاشت، زیرا که پراتیک، معیار و سنجشگر شناخت ماهیت و وابستگی طبقاتی آنان است و نه آنچه که آنان می‌گویند؛ باید روابط و همراهان پیدا و پنهان و نانوشته‌های غیرکارگری آنان را بینابین خطوط و کدها و کلیواژه‌های گفتاری و نوشتاری‌اشان، بررسی کرد و ملاک استراتژی آنان دانست. بویژه، آنجا و آن هنگام که تضادهای طبقاتی شدت می‌گیرند و گرایش‌ها در برابر هم صف آرایی می‌کنند، گرایش‌های سیاسی در برابر هم نمایان می‌شوند تا از منافع طبقاتی متضاد خود دفاع کنند. نمونه‌ی انقلاب سیاسی شکست خورده ۱۳۵۷ در ایران که بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه «فداییان خلق» و طیف توده‌ای و دیگر رفرمیست‌ها را زیر نام سوسیالیسم و چپ و دفاع از میهن و مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم و... را وادار کرد تا زیر نام مبارزه با امپریالیسم، پایه‌های فاشیسم اسلام سیاسی و حاکمیت تا کنونی آن را تثبیت‌گر شوند. حزب توده حتی سرجلاد خمینی یعنی آیت الله خلخالی را کاندید خود اعلام کرد و بیانیه داد که هر جا وی کاندید شود به او رای دهند.

پیوستن فداییان اکثریت به خیل سربازان بدنام خمینی و حکومت اسلامی تنها یکی از چنین شواهد بارز تاریخی است. در این رویداد، سوسیالیسم نیز پوششی شد که بخش‌های گوناگون در آن پناه گیرند. به بیان مارکس:

«به تدریج دیدیم که دهقانان، خرده بورژواها و طبقات [لایه‌های] متوسط به چگونه اندک، اندک به سوی پرولتاریا می‌گرایند و ناگزیر می‌شوند با جمهوری که آنان را در حکم رقیب و دشمن خود می‌شمرد، آشکارا در بیفتند. عصیان بر ضد دیکتاتوری بورژوایی، احساس نیاز به تغییر جامعه، به حفظ و نگهداری نهادهای دمکراتیک و جمهوریخواهانه به عنوان اندام‌های لازم جنبش خویش، گرد آمدن پیرامون پرولتاریا به عنوان نیروی انقلابی قطعی، اینها بود ویژگی‌های مشترک به اصطلاح سوسیال حزب سوسیال‌دموکرات، حزب جمهوری سرخ. (۲)

همانگونه که مسئولیت رشد و گسترش فاشیسم بر دوش سوسیال‌دمکراسی است، مسئولیت پایه‌گیری خمینیسم و حکومت اسلامی در این 40 ساله بر دوش سوسیال-رفرمیست‌هایی مانند طیف توده‌ای-

فدائیسیم اکثریت و ملی مذهبی‌هایی بوده که سوسیال‌دمکراسی لائیک و غیرلائیک ایرانی را

نماینده‌گی می‌کرده‌اند. «محور مقاومتی»ها کنونی، نوه‌های ناقص‌الخلقه‌ی همان خط و خط امامی‌های دهه‌ی ۶۰ و «ضدامپریالیست‌ها»ی آن روزهای حکومت اسلامی هستند.

بازتولید گرایش‌های طبقاتی در احزاب

حزب‌های "سوسیال دموکرات" مورد نقد مارکس، از ائتلاف منافع مختلفی تشکیل یافته بود، به یک جبهه طبقاتی و مبارزاتی می‌مانند. قطب‌ها و خواسته‌ها، از کوچکترین "اصلاح بی‌نظمی اجتماعی تا دگرگونی نظام اجتماعی" و "از لیبرالیسم تا تروریسم انقلابی" را در بر می‌گرفتند، به همین نسبت آنان علیرغم ادعای سرخ بودنشان دارای استراتژی جدا از هم و به همان اندازه نیز در مفهوم و برداشت و انتظار از "سوسیالیسم" گوناگونی می‌یافت که فاصله طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا. سازمان‌های مدعی چپ و کمونیسم و نیز گرایش‌هایی در جنبش سوسیالیستی به برداشت مبارزه طبقاتی، را باید با سنجه‌ی پراتیک آنان ارزیابی کرد.

خودویژگی‌های «سوسیال- رفرمیسیت‌ها را باید در پشت جمله پردازی‌های و در مفاهیمی همانند

"سوسیالیسم"، "ناسیونالیسم"، "پروسه"، "تکامل تدریجی"، «جنبش‌های اجتماعی»، «چپ»،

«دمکراسی»، «توازن قوا»، «جامعه مدنی»، «عقلانیت» «حقوق بشر» و... جستجو کرد.

سوسیالیسم آنان سوسیال رفرمیسم است و بس. سوسیالیسم آنان، رهایی اقتصاد و رفع بحران‌ها را در چارچوب‌ها و تنگناهای موجود خواستارند. رفرم و امتیاز‌گیری، هدف نهایی این رفرمیست‌هاست.

بنابراین، سوسیالیسم آن‌ها "سوسیالیسم چینی و روسی و در حوزه محلی چاوزی و کاستریستی و

سرانجام سوسیال دمکراسی است که در ایران از همان آغاز، استبداد آسیایی را در گهواره دارد.

آنان گشایش اقتصادی را خواهند و به همین سبب سوسیالیسم آنان نوعی سوسیالیسم بورژوایی

ارزیابی می‌شود. در نیمه نخست سده 1850 سوسیالیسم مورد نقد و افشاگری کمونیست‌ها در ضمن

سوسیالیسم جزمی و اتوپیایی بود. سه رهبر بزرگ آن سوسیالیسم (ژرژ فوریه، سن سیمن و روبرت

اوئن)، کیمیاگرانی بودند که در نخستین سالهای 1800 در نوزادی طبقه کارگر، در رُوپای سوسیالیسم بودند. آنان نوعی سوسیالیسم خرده بورژوایی را نمایندگی می‌کردند که پرولتاریا هنوز به لحاظ عینی و ذهنی، در آن زمان "به حرکت ذاتی و مستقل تاریخی خود نرسیده بود". این سوسیالیسم، پس از گذشت 170 سال، در آغاز هزاره سوم م. با ستایش از نام آن سه تن، اینک به غایت ارتجاعی است.

این سوسیالیسم، ایده‌آلیسم و فعالیت‌های ذهنی شماری محدودنگر را به جای واقعیت می‌انگارد و براین تلاش است تا کل جنبش اجتماعی را زیر فرمان و با وعده‌ی پذیرش و پرداخت‌های ناچیز، امتیازهای گذرا بدهد تا سود افزایی خود را بیمه کند.

تفاوت میان سوسیالیسم انقلابی بردگان کاپیتالیسم مدرن، و سوسیالیسم خرده بورژوایی یا "سوسیالیسم چپی"، به همان اندازه است که تضاد میان مالکیت اشتراکی و مالکیت خصوصی / دولتی. برای برداشتن این تضاد، یکی باید دیگری را برکنار سازد.

سوسیالیسم عدالتخواهانه و اخلاقی بر مفهوم اخلاقی (مورالیته) مخالفت با شیوه غیر عادلانه‌ی شیوه توزیع، استوار است.

سوسیالیسم انقلابی طبقه کارگر و کمونیست‌ها، بر مبنای مخالفت با شیوه تولید، و درک تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی و بر اتیک (Etic) انسانی استوار است.

اگر بورژوازی و به ویژه لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان و جمهوریخواهان پیرامون و در جوار و بیرون و درون حکومت اسلامی، و اپوزیسیون فاشیستی سلطنت طلب و «مشروطه خواه» و نوادگان فنودال‌های منقرض و قزاقان و سلاله‌ی کودتا به تکاپو افتاده‌اند، هراسناکی آنان از جنبش کارگری را بازتاب می‌دهد و در هراس از بیداری کارگران و گرایش‌های شورایی و سوسیالیسم انقلابی است. بینشی که این بیداری را نمی‌بیند و طبقه را پیوستار و درکنار بورژوازی (طبقه متوسط) می‌بیند، بینشی انحلال طلبانه است. منادیان همبستگی همه با همه، و پوپولیستی به بهانه «براندازی» و سرنگونی حکومت اسلامی، در سودای دستیابی به بهشتی

برای خویش و برپایی جهنم فاشیسم برای کارگران و کمونیستها و همه کسانی هستند که سلطه‌ی سلطنت را بر نتابیدند و «پنجاه هفتی» شدند و سزاوار تیرباران شان می‌دانند. انحلال طبقه کارگر در مرداب لایه‌های میانی، انحلال سازمان‌ها و حزب کمونیست و ارگان‌های کارگری در پوپولیسم و ناسیونالیسم و خیمه زدن کنار لایه‌های میانی هدف پوپولیسم و رفرمیسم و منادیان «جامعه‌ی مدنی» یعنی تله‌ی سرمایه‌داری است. هراس آنان از سامانیایی شوراهای نمایندگان کارگری و تهی‌دستان همچون ارگانهای قیام و حاکمیت انقلابی است.

برای نگرشی که امید به رای مردم و به آری یا نه دو گزینه لیبرال‌ها و طبقه کارگر پس از سرنگونی همه با همی حکومت مرکزی بسته‌اند، از شوراها و خودگرانی انقلابی واهمه دارند. آنان انحلال شخصیت مدارانه‌ی خویش را در شوراها می‌بینند، بنابراین با شوراها انقلابی که به شخصیت محوری پایان می‌دهد سر ستیز دارند. شوراها می‌بینند، بنا براین با شوراها انقلابی که سیاسی و قیام، گسترش می‌یابند و نهادینه می‌شوند، به‌سان ارگانهای انقلابی رویکرد دارند و تضمین‌کننده پیروزی و دستاوردهای انقلاب خواهند بود و البته چنین ساختارهایی برای رفرمیست‌های هراسناک و تابو شمرده می‌شوند. سوسیال ناسیونالیست‌ها، مشارکت و سهم‌بری و سودخواهی پس از «براندازی» را کعبه آمال خود قرار داده‌اند و کمونیست‌ها در برابر آنان، خواهان سرنگونی انقلابی، برپایی حاکمیت شورایی و خودمدیریتی شورایی و تحقق جامعه‌ی اشتراکی سوسیالیستی و بازگشت انسان به انسان نوعی یعنی ارزش‌های انسانی هستند. تنها با رفع مناسبات سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که انسان به انسانیت خویش، یعنی از خودبیگانگی به خودیابی رویکرد می‌یابد. حفظ زمین و زیست و بوم و زندگی از نابودی، هدف‌رهایی و برابری و خودمدیریتی چنین رویکردی است.

تضادهای طبقاتی، سوء تفاهم نیستند!

تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی و اتحادها و پیمان‌ها، تصادفی و بنا به سوء نیت و یا حسن نیت افراد نیستند، همانگونه که جهنم و بهشت ادیان نیز چنین نیستند. از این روی، قراردادهای و

توافق‌ها و وعده و وعیدهای سرخرمن، توافق‌نامه‌ها و منشورها تضمین‌کننده پیشگیری درگیری‌ها و خونریزی‌های بین احزاب و نیروها و گروه‌بندی سیاسی و طبقاتی نیستند. تاریخ بارها این خوش‌پنداری‌ها را ثابت کرده است. سامانیافتگی انقلابی، آگاهی انقلابی، شوراها و انقلابی و مسلح و ارتش مسلح کارگری و توازن قوا تضمین‌کننده پیروزی و اقتدار انقلاب و طبقه کارگر است. حزب و سازمان انقلابی طبقه کارگر با اتحاد و مامشات با احزاب و سازمان‌های بورژوازی، پیشاپیش تنها خود را در نقش اسب تروای دشمنان طبقه کارگر و انقلاب تبدیل می‌کند.

خطر مینی‌مالیسم و تنزل‌گرایی

از تجربه کمون ۱۸۷۱ و پیش از آن آموزش‌عملی طبقه کارگر انقلابی و اندیشه مارکس و انگلس در برهه‌ی شرایط انقلابی جنبش کارگری در اروپا سال ۱۸۵۰ آموخته‌ایم که: «کارگران و به ویژه اتحاد کمونیست‌ها، می‌باید به جای پایین آوردن خود تا سطح هوراکشان دموکرات‌های خرده بورژوا، برای ایجاد سازمان مستقل کارگری در دو سطح مخفی و علنی به موازات دموکرات‌های رسمی، تلاش ورزند. کارگران می‌باید هر یک از کمون‌های خود را به مرکز و کانونی برای انجمن‌های کارگری تبدیل کنند که در آن‌ها مواضع و منافع پرولتاریا، مستقل از تأثیرات بورژوازی، به گفتگو در می‌آید.» و «... برای آن که بتوان با این حزب [دمکرات‌های خرده بورژوا]، که خیانتش به کارگران از همان نخستین ساعات پیروزی آغاز می‌گردد، به مقابله‌ی پرتوان و تهدیدآمیز برخاست، کارگران را باید مسلح و سازمان داد. مسلح نمودن کلّ پرولتاریا به تفنگ، توپ، فشنگ و مهمات جنگی، باید بی‌درنگ به اجرا درآید، و در برابر بازسازی میلیشیای شهری به شکل گذشته، که علیه کارگران سازمان داده می‌شود، مقاومت کرد. با این همه، در جایی که چنین روی‌کردی ناشدنی است، کارگران باید سعی کنند تا مستقل، به عنوان گارد پرولتری با فرماندهان و ستاد برگزیده‌اشان سازمان یابند و خود را نه زیر قدرت حکومتی، بلکه زیر فرماندهی شوراها و محلی انقلابی که به تلاش کارگران به وجود آمده است،

قرار دهند. در هر جایی که کارگران در استخدام حکومت هستند، باید خود را در گاردهای ویژه خود با فرماندهان برگزیده، و یا به سان بخشی از گارد پرولتری، سازمان داده و مسلح نمایند. کارگران، زیر هیچ عنوانی نباید اجازه دهند که سلاح‌ها و مهمات را از دست‌شان خارج کنند. هر تلاشی برای خلع سلاح کارگران، باید در صورت لزوم باید با قهر و با اعمال زور ناکام ماند». (۴)

این رهنمودها، در حالیکه رداکسیونیسیم (تنزل دهی) و حداقلی و فروکاستن خواست‌های انقلابی را مردود می‌شمارد، ماکزیمالیسم و تخیل‌گرایی را نیز بازگو نمی‌کند و به ضرورت‌های عینی و دستیافتنی رویکرد و پافشاری دارد.

این شرایط انقلاب در سال ۱۹۱۷ در روسیه رخ داد و انقلاب کارگری برای تسخیر قدرت سیاسی جهش کرد، سرمایه‌داری از قدرت سیاسی به زیر افکنده شد، اما به جای شوراهای طبقاتی کارگران، و تهی‌دستان و تمامی ستمبران سرمایه، یک حزب سیاسی و کمیته مرکزی حزب به نیابت به قدرت رسید و با مرگ لنین و آخرین و دور ساختن شوراهای و بایگانی سپردن واپسین تلاش‌های لنین مبنی بر فراخوان کارگران به سوی رهبری حزب و نجات انقلاب، و نیز محاصره اقتصادی امپریالیستی و جنگ داخلی ... انقلاب شکست خورد.

تجربه‌ی بهمن ۵۷ در ایران نیز به هزینه‌ی ۴۴ سال مرگ و نیستی و تباهی انجامیده که صدها سال برای سازندگی و بازسازی زندگی و جبران آن نیاز است ... تجربه‌هایی هستند که هر انسان آگاه و مسئولیت‌پذیری را به ضرورت سه فاکتور حیات بخش انسان و زیست و بوم زمین وظیفه‌مند می‌سازد:

۱- سازمان‌یابی و همبستگی و اتحاد طبقاتی

۲- آگاهی طبقاتی

۳- انترناسیونالیسم

- 1- کارل مارکس، پیام آغاز به کار جامعه بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول)
- 2- مارکس، نبردهای طبقاتی در فرانسه (50-1848)، ترجمه باقر پرهام، صص 42- 141
نشر مرکز، تهران، چاپ چهارم 1390 .
- 3- عباس منصوران، در دفاع از استراتژی سوسیالیسم انقلابی، علیه ناسیونال-فرمیسم
(<https://cpiran.org/2019/3/maghalat/page1.html>) پنجشنبه - ۱۶ اسفند - ۱۳۹۷.
- 4- مارکس، انگلس، خطابه به کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها، سال 1850، ترجمه از متن
انگلیسی،

دهم تیرماه ۱۴۰۱

**اطلاعیه کمیته مرکزی
حزب توده ایران**

به حجت‌الاسلام سیدیونس موسوی رأی خواهند داد. حزب توده ایران، ضمناً اعلام میدارد که در هر نقطه‌ای که آیت‌الله‌صادق خلخالی نامزد باشند، به به ایشان رأی خواهد داد.	پیرو اطلاعیه قبلی کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره پشتیبانی حزب ما از نامزدهای غیر حزبی برای مجلس خیرگان، اینک به اطلاع میرساند که در کورمانشاه، امضاء و هواداران و دوستان حزب، علاوه بر رفیق رضاشلتوکی، عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران،
---	--

**کمیته مرکزی
حزب توده ایران**
۱۳۵۸۰۵۰۹